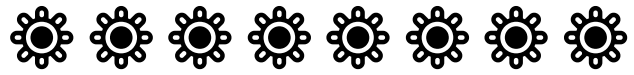


ریحانه محمود "نقشِ منفی", [۲۰,۶,۰۳,۰۲۰:۱۴]



#پارت ۱۹۰

#ترنج

خودم بعد از تعویض لباسم و پاک کردن آرایشم
خوابیدم واقعا خواب چیز خوبی بود چون باعث میشد آدم
دیگه به چیزی فکر نکنه و..



چند روزی از عروسی بهار گذشته بود
بهار و سامیار همون فردا عروسی آمدن

پیشم برای نهار نگهشون داشتم و پاگشاشون کردم
متین هم بود

خانواده سامیار علاوه علاوه بر بهار منم دعوت کردن اما
خب من قبول نکردم و تشکر کردم مطمئنا اگه من
میرفتم

آرش هم دعوت بود و باز هم من باید از دستش حرص و
جوش بخورم سعی کردم

همون حکایت دور باش دوست باش رو انجام بدم تا
کمتر چشمم به اون نمک به حروم بی افته

واقعا تنهایی سر کردن خیلی خسته از وقتی بهار رفته
احساس میکنم ی گم شده دارم

خونه برام ترسناک شده بود متین سعی میکرد گاهی
اوقات بهم سر بزنه که زیاد احساس تنهایی نکنم

حتی خود بهارم اکثر وقتا اینجا بود امشب قرار بود برم
خونه ی سامیار اینا منو متین دعوت کردن البته من از
کارهاشون خبر ندارم احتمالا خانواده سامیارم باشه

چون صبح زنگ زدم به بهار گفتم کمک میخوای بیام
کمکت گفت: «نه قربونت برم میخوام خودم همه کار کنم
جلو دو خانواده هنر نمایی کنم

منم در جوابش خندیدم گفتم: باشه خانم هنر نما کاری
داشتی زنگم بزن

خودمم از تو کمدم یه دست کت شلوار کشیدم بیرون
کت شلوار طوسی بود با

پیراهن سیاه تن خورش خیلی قشنگ بود
و بهم می امد شال حریر سیاهمم آماده کردم و...